



دانش نیک مینش نیک نش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و تاریخ

بخش یازدهم : چگونگی اسلام پذیری ایرانیان

در بخش دهم این پژوهش، چگونگی شکست سپاه ایران را از تازشگران مسلمان و کشته شدن رستم فرخزاد را در آن آوردگاه خونین بررسی کردیم. در این پژوهش که در میان انبوهی از نوشته های گوناگون انجام گرفت، زشتکاریهای خسرو پرویز، واپسین پادشاه توانمند ساسانی را دیدیم که با کوتاه کردن دست خاندان « بنی لخم » از فرمانروایی «حیره»، زمینه ی گستاخی و یورش تازیان را به ایران فراهم آورد..

پیشانی روزگاری ملت ایران را پس از کشته شدن خسرو پرویز بدست پسرش «شیرویه» که از «مریم» دختر امپراتور روم زاده شده بود، و بهم ریختگی سامانه ی سیاسی کشور را دیدیم که در کمتر از چهار سال، یازده پادشاه یکی پس از دیگری بر تخت شاهنشاهی ایران فراز آمدند و در کوتاه زمان بدست موبدان یا اسپهبدان پایین کشیده شدند..

سستی و زبونی، وترس ایرانیان را دیدیم که چگونه جان خود و سپاهیان زیر فرمان خود، و تاج و تخت شاهنشاهی ساسانی را بر باد داد و ایران را در هراسناک ترین و تیره ترین گرداب تاریخ فرو افکند..

خیانت چهار هزار تن از سپاهیان ایران، به فرماندهی سیاه دیلم « فرماندهی عرب تبار در ارتش ایران» را دیدیم که در گرماگرم تاراج تازیان، پشت به میهن کردند و گوشت و پوست و استخوان و روان و والامندی خود را بزیر پای تازیان افکندند..

خیانت و فرومایگی برخی از ایرانیان را دیدیم که: «.. شبی مردی از اشراف آن شهر محرمانه به ملاقات ابو موسی رفت و به او گفت: آیا حاضری که به من در باره خود و خانواده و فرزندان و کسان و مال و منال و املاک و ضیاعم امان بدهی تا در عوض راه دست یافتن بر شهر را در اختیار تو قرار دهم؟ ابو موسی گفت: اگر چنین کنی به تو چنان امانی داده خواهد شد. آن مرد که نامش « سینه » بود گفت: مردی از یاران خود را با من بفرست... مردی از بنی شیبان بنام **أشرس بن عوف** برخاست و گفت: من با او می روم. پس آن مرد با وی برفت و از نهر دجیل بگذشت، سپس او را از یک راه زیر زمینی به خانه خود بُرد، آنگاه طیلسانی { **ردا- جامه ای گشاد و بلند و دارای کلاه که بر دوش می اندازند- بیشتر زرتشتیان چنین جامه ای بتن می کردند** } براو افکند و او را از خانه بیرون آورد و به او گفت: تو چون خدمتگزاران من از پی من بیا. آن مرد عرب چنین کرد، **سینه** وی را به همه جای شهر بُرد، تا به نگهبانانی که دروازه شهر را محافظت می کردند رسیدند، پس او را با خود از برابر **هرمز** گذراند که بر در سرای خود بود و گروهی از سرداران همراه او بودند. **أشرس** تمامی این خصوصیات را به چشم خود دید، پس به خانه برگشت، و از همان راهی که آمده بود به **ابو موسی** گزارش داد و گفت: دویست تن با من همراه کن تا با آنها آهنگ مستحفظین قلعه شهر کنم و آنها را بکشم و دروازه شهر را بروی تو بگشایم، و خود با تمامی مردمی که همراه داری به ما بپیوندی. **ابوموسی** دویست تن به همراه او روانه کرد، پس از آن در حالی که **أشرس** پیشاپیش آنان می رفت بیرون آمدند تا به دروازه شهر رسیدند، **ابوموسی** هم با تمام سپاه خود جلودروازه شهر درآمد. **أشرس** و یاران او به سوی نگهبانان رفتند و شمشیر در میان آنان گذاشتند، مردم بهم ریختند و به دیوارهای حصار تکیه کردند، **ابوموسی** و همراهانش تکبیر می گفتند تا موجب پشتگرمی آنها گردد. باری **همراهان** **أشرس** قفل دروازه را شکستند و دروازه را گشودند، **ابوموسی** و **مُسلمانان** به شهر درآمدند، و مردم را از دم **شمشیر** گذراندند. **هرمز** و سران سپاه که همراه او بودند به درون دژی که در دل شهر بود پناهنده شدند. شهر و آنچه در آن بود به تصرف **ابوموسی** درآمد. **هرمز** به سختی در محاصره افتاد و خوارباری که ذخیره کرده بود به پایان رسید. سپس امان خواست. **ابو موسی** به او گفت: من تو را امان می دهم که به فرمان امیر المؤمنین تسلیم شوی. **هرمز** راضی شد و به همه کسان و سرداران خود نزد **ابوموسی** رفت و **ابو موسی** **هرمز** و بستگانش را به اسارت نزد **عمر فرستاد**.. **ابو حنیفه احمد بن دینوری**- اخبار الطوال رویه 143 و 144 **عبداعظیم رضایی**- گنجینه تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه های 471 و 472 **عبدالحسین زرین کوب** - دو قرن سکوت رویه 73 و ایران بعد از اسلام رویه 333

* «.. در این هنگام یکی از گبران مدائن به **سعد** گفت: من حاضرم شما را از طریق رهبری کنم که بتوانید از به مقصد رسیدن این جماعت جلوگیری کنید. سعد آن مرد را پیش انداخت و با سپاه خویش به دنبال وی به راه افتاد و به راهنمایی او از بیابانها و رودبارها گذشتند. **ابو حنیفه احمد بن دینوری** - اخبار الطوال رویه های 120 و 121 **جریر تبری** - تاریخ تبری پوشنه سوم رویه 124 **دکترمشکور** - تاریخ سیاسی ساسانیان پوشنه دوم رویه های 1347 و 1348 **عبدالعظیم رضایی** - گنجینه ی تاریخ ایران - پوشنه پنجم رویه های 460 تا 467 **احمدبن یحیی البلاذری** رویه 64

آری، ما چهره های گوناگون از خدمت و خیانت دیدیم، چهره هایی که برخی مایه ی سربلندی، و برخی مایه ی بیزاری و شرمندگی بودند..

ما زشتترین چهره ی اهریمن را در میان این یورشگران بیابانی و کرد و کار ننگینشان دیدیم که هرکجا می رسیدند ایرانیان با هراس بانگ برمی آوردند: «**دیوان آمدند، دیوان آمدند**» **اخبار الطوال** رویه 139 **دو قرن سکوت** رویه 69

ولی هرگز، و در هیچ کجا ندیدیم که ایرانیان با **آغوش باز** به پیشباز تازیان بیابانگرد بشتابند و آیین بیابانی شان را برمغز و روان و اندیشه و خان و مان خود چیره بگردانند، و زنان و دختران خوبچهر خود را بدست «**دیوان بیابانی**» بسپارند.

ما با پشت به میهن کرده ها و خیانت پیشگان بسیار رو برو شدیم، ولی همان خیانت پیشگان روان به اهریمن فروخته را نیز ندیدیم که با **آغوش باز** به **پیشباز اسلام** شتافته باشند، آنان از تبار زشتخواهرمن چهرگانی بودند که در هر دوره ای از تاریخ ایران رُخ نشان داده و چوب هراج بر و الامندی خود زده اند. امروز هم اگر نگاهی به پیرامون خود بیندازیم شمار بزرگی از این زشتخویان روان به اهریمن فروخته را خواهیم دید که نه تنها مام میهن، بلکه زهدان مادرشان را نیز به اهریمن خواهند فروخت، در بازار آنها سخن برسر این نیست که خریدار چه می خواهد، سخن برسر این است که چه می پردازد!..

زنده یاد **محمد قزوینی**، چیرگی تازیان و به تاراج رفتن زبان پارسی و همه ی دیگر ارزشهای فرهنگ ایرانشهری را ببایند فرومایگیهای همین خیانت پیشگان پشت به میهن کرده می داند و می نویسد:

« اگر تقصیری در تاراج زبان عربی بر زبان فارسی برکسی متوجه است می دانید به گردن کیست؟ اول به گردن خلیفه ثانی، **عمر ابن خطاب** است { **محمد قزوینی از ترس شیعیان دلیری نکرده است از علی بن ابی طالب** نام ببرد که او نیز در ایران ستیزی از رایزنان درجه یکم **عمر بود**، و در آینده خواهیم دید که در دوران خلافت او (و بفرمان او) بر سر ایرانیان چه آمد } که قشون عرب را به طرف ایران سوق داد، .. و سپس به گردن بعضی ایرانیان خائن و عرب مآبان آن وقت شبیه به **فرنگی مآبان و روس و انگلیس**

پرستان امروزه که بلاشک نسبت اینها به خط مستقیم به آنها منتهی می شود از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که به محض اینکه حس کردند که در آرکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو سه واقعه از قشون عرب شکست خورده اند، خود را فوراً به دامان عربها انداختند و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند، بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود، دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دودستی تسلیم آنها نمودند، به شرط آنکه عربها آنها را به حکومت آن نواحی باقی بگذارند. کتب تواریخ بخصوص فتوح البلدان بلاذری، از اسامی شوم آنها پُر است و یکی از معروفترین آنها (ماهویه ی سوری) مرزبان مرو، قاتل یزدگرد است که بعد ها در زمان خلافت علی به کوفه آمد و حضرت امیر به دهاقین و اساوره ی خراسان حکمی نوشت که همگی باید جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند.

همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که برای تقرب به حُجاج بن یوسف سفاک ترین دشمن ایران، دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت به فارسی (یعنی به پهلوی) بود به عربی تبدیل کرد، یا مثل « خواجه ی بزرگ شیخ جلیل شمس اکفات» احمد ابن الحسن المیمندی وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب در خراسان و نواحی شرقی ایران چنان اقدامی کرد. تازه آقای کافی الکفات از جمله کفایتهایی که به خرج داد یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل ابتن احمد اسفرائینی به فارسی تبدیل نموده بود دو باره به عربی تحویل کرد.

فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارد منسلخ می شوند، قتیبة بن مُسلم باهلی، سردار معروف حجاج که چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کُشتار کرد و در یکی از جنگها به سبب سوگندی که خورده بود آنقدر از ایرانیان کُشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود، و زنها و دخترهای ایرانیان را در حضور آنها به لشگر عرب قسمت کرد، ایرانیان قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب به خدا و قضای حاجات «تربت آن شهید را!» زیارت کردند ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران، یعنی فردوسی توسی را پس از وفات، به عوض اینکه قُبه و بارگاهی بر سر قبر او بنا کنند، معاصرین قدر شناس! او حتی جسدش را نگذارند در گورستان مُسلمانان دفن کنند، مقتدای آنان شیخ ابوالقاسم گرکانی (که خود ایرانی تبار بود) گفت: او ستایشگر گبران و کافران بوده است. مرتضی راوندی -

تاریخ اجتماعی ایران - پوشنه دوم رویه 54 .

رستم فرخزاد این خیانت پیشگان را در پیرامون خود دیده و آینده‌ی کشورش را در پی تبهکاریهای آنان پیش بینی کرده بود، با چنین بینشی به برادرش نوشت:

کز این پس شکست آید از تازیان ستاره نگرده مگر برزیان
چو باتخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز
زپیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی و کاستی
به گیتی نماند کسی را وفا روان و زبانها شود پر جفا
از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود
همه گنجه زیر دامن نهند بکوشند و کشور به دشمن دهند
دل من پر از خون شد و روی زرد دهان خشک و لبها پر از باد سرد

رستم فرخزاد با نگاه ژرفی که سامه‌های کشور داشت، توانست فروپویی مردم خود را در بسیاری از زمینه‌ها پیش بینی کند، او گمان برد که نامهای ایرانیان از آن پس **بوبکر و عمر خواهند بود**، ندانست که روزگاری فرا خواهد رسید که اسماعیل نامی از خاندان صفوی برجای کوروش و داریوش نشست و خود را **سگ آستان علی** خواهد نامید:

«... کمتر ایرانی در آن روزگار می‌توانست باور کند که چیرگی تازیان بر امپراتوری ایران بیش از ۱۴ سده بدرازا انجامد. فراتر از آن کمتر کسی می‌توانست بپندارد که در درازای این ۱۴ سده، هویت فرهنگی، زبان پارسی، جهان‌نگری و شیوه‌ی زندگی ایرانیان آن چنان دستخوش ویرانی و دگرگونی گردد که ایرانیان، آئین‌نیاکانی خود را کنار بگذارند، دین دشمن را بناچار بپذیرند، سیل واژگان تازی را به زبان مادری خود راه دهند، نام‌های دشمنان و سرکوبگران خود را بر فرزندان خود بنهند، و جشن‌ها و آئین‌های هزاران ساله‌ی خود را فراموش کنند و آئین‌های سوگواری برای مرگ چیره‌یافتگان بر ایران برگزار نمایند. در آغاز فروپاشی سامانه‌ی ساسانیان، کمتر ایرانی می‌توانست گمانه زنی کند که در سده‌های آینده، نیایش‌گاهها و آتشکده‌هاشان ویران و فراموش خواهند گشت و به جای آنها آئین‌هایی مانند عاشورا، تاسوعا و عید قربان را برگزار خواهند شد. کمتر کسی می‌توانست باور کند که آئین سوگ سیاوش فراموش خواهد شد، آرامگاه بزرگمرد تاریخ ایران – کوروش – در غبار گم خواهد شد و مردم ایران به جای دیدار از آن، به زیارت گورهای نمایندگان سیاسی قوم چیره‌شده بر ایران در «مشهد، قم، نجف و کربلا» خواهند شتافت. در آن روزگار تاریک شکست، کمتر ایرانی‌ای می‌توانست باور

کند که روزی روزگاری جشن‌های تیرگان، بهمن‌گان، اردیبهشت‌گان و مهرگان به فراموشگاه تاریخ خواهند رفت، و به جایش «نیمه‌ی شعبان» و «مراسم ماه رمضان» و «عاشورا و تاسوعا» برگزار خواهد شد.

اما شوربختانه، همه‌ی این رخداد‌های شوم دامن گسترده‌ی تباهی فرهنگی، فراخ‌دامن شد. فرومایگی و زانوسائی در برابر بیگانگان گسترش یافت و بخش گسترده‌ای از مردم ایران، خود کارگزارِ اندیشه‌ها، روش‌ها، آئین‌ها و جهان‌نگری دشمنان خود شدند، و دیگر هم‌میهنان خود را که پایداری می‌کردند سرکوب کردند. توده‌های ایرانی، نام ویران‌کنندگان سرزمین و فرهنگ خود را بر فرزندان خود نهادند. نام‌های عمر، علی، محمد، حسن، حسین، فاطمه، رقیه، مهدی و رضا که جای خود دارند، ایرانیان حتا نام‌های اسکندر، چنگیز، تیمور و حسن فضل‌الله را بر فرزندان خود نهادند. به جای پاسداری از راه و نام کوروش و زرتشت و بابک و رستم فرخزاد، در هر دهکوره‌ای برای خود «امامزاده و زیارتگاه‌های اسلامی» برپا کردند و یکسره به رمال‌ها، خرافه‌سازان و آخوندهای وارداتی دل بستند. به جای خنیاگران باربدی و نکیسائی، زوزه‌کشانی مانند آهنگران آمدند. زبان پارسی تا گلوگاه در زبان تازی فرورفت. سوگواری جای جشن و شادمانی را گرفت. توده‌های ایرانی رخت سیاه پوشیدند و با قمه و زنجیر بر سروروی خود زدند، و برای دست یابی به خوشبختی، سردرچاه جمکران فروردند و به امامزاده‌ها دخیل بستند.

کار خودزنی و خودکشی فرهنگی ایرانیان به جائی رسید که شاه اسماعیل صفوی برای شیعه کردن ایرانیانی که دوسوم شان سنی شده بودند **دویست و پنجاه هزار ایرانی را کشت و از لبنان و سرزمین‌های عربی آخوند و ملا وارد کرد تا مردم را در خرافات فروبرند.** او می‌گفت: «مرا به این کار بازداشته‌اند و خدای عالم و حضرات (ائمهی معصومین) همراه من‌اند و من از هیچ کس باک ندارم و به توفیق الله تعالی اگر رعیت هم حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم!» *

این شاه ایرانی آماده بود برای شیعه کردن مردم ایران همه‌ی آن‌ها را بکشد! شاه صفوی نام خود را «کلب‌علی» (سگ علی) گذاشته بود. زنجیر به گردن خود می‌انداخت و با گفتن: «یا علی سگم به درگاهت!» عوعو می‌کرد! شاهان صفوی آدمخواران حرفه‌ای تربیت کرده بودند برای کشتن و پختن و خوردن ایرانیانی که در برابر فرهنگ تازی پایداری می‌کردند! **.. میرزا آقا عسگری(مانی) در پیشگفتار «آوازهای کوروش آریایی».**

بر می‌گردیم تا کار پژوهش خود را پی بگیریم:

علی شریعتی در نوشته‌ای زیر نام: **(علی - حیات بارورش پس از مرگ)** می‌نویسد:

« .. کجا ایرانی از همان اول در برابر اسلام قرار گرفته و نخواستہ اسلام را بپذیرد؟! کجا چنین چیزی است؟! یک جا، یک نمونه نیست!!... » .

اینک می خواهیم بدانیم که علی شریعتی تا چه اندازه درست می گوید، و آیت الله مرتضیٰ مطهری با تکیه بر کدام بخش از داده های تاریخ می گوید: «... اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بود که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود»..

*مُسلماً بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراتوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله ی اعراب مسلمان اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی، به تکرار آنرا « استقبال ایرانیان از اسلام » قلمداد کرده اند با اینحال باید دانست که بیشتر نواحی عرب نشین ایران (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و ...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خود داری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که حَشم سرداران عرب را برانگیخته بود. دکتر علی میر فطرس - ملاحظاتی در تاریخ ایران رویه ی 71

*در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مُسلمان با مقاومت های سخت مردم روبرو شدند. در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء اعراب مُسلمان، خشونت زیادی از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام « واقعه هولناک جلولا » یاد کرده اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیاری کشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود. جریرتوی پوشینه پنجم رویه 1829 - علی بن اثیر - تاریخ کامل اسلام و ایران رویه ی 340 فتوح البلدان بلاذری رویه 65

*گویند: پس از جنگ قادسیه، مسلمانان همچنان پیش می آمدند، و چون از دیر کعب گذشتند، نَخبیرجان به مقابله ایشان شد. وی سپاهی گران از اهل مدائن به زیر فرمان داشت. جنگ در گرفت. زُهِیر بن سَلیم اُزدی دست برگردن نَخبیرجان افکند. نَخبیرجان به خاک در افتاد. زُهِیر خنجر را که وی بر میان خویش بسته بود بگرفت، شکمش بدرید و بقتلش رسانید. پس از آن سَعْد و لشکر اسلام براه افتادند تا به سَاباط رسیدند و در شهر بَهْرَسیر اجتماع کردند - آن شهر در جانب کوفه واقع است - نُه ماه، یا بقولی هجده ماه در آنجا مقام کردند چنانکه نخل ها دو نوبت بار داد و ایشان بخوردند.

مردمان شهر پیوسته با مُسلمین نبرد می کردند و چون دست از پیکار می کشیدند به شهر خود باز می گشتند.. گویند: مسلمین چندی در مدائن ماندند. سپس شنیدند که یزدگرد سپاهی عظیم آراسته و به سوی ایشان روانه کرده است و لشکرگاه وی در جلولاء است. سعدابی

وقاص، هاشم بن عُتبه بن ابی وقاص را با دوازده هزار مرد به مقابلهٔ ایشان فرستاد. هاشم دید که پارسیان در دژهای استوار جای گرفته اند و گرداگرد خویش را خندق زده اند و زن و فرزند و بُنه ها را در آنجا جای داده و با یکدیگر عهد کرده اند که از برابر دشمن نگریزند. مُسلمین گفتند: بهتر است که پیش از فزونی یافتن مدد‌ها، کار را برایشان یکسره سازیم. پس در برابر آنها لشکر آراستند: جنگی بسیار سخت درگرفت. در هیچ جنگی آن چنان با پرتاب تیر و ضربت نیزه کشتار نشده بود تا آنکه تیرها و نیزه ها همه بشکست. پس دست به شمشیر بردند، تا شمشیرها همه خمیده شد. آنگاه مُسلمانان همه یکباره حمله بردند، چنان که پارسیان را از جای خویش به عقب راندند و سپاهشان را بشکستند. پارسیان پای به گریز نهادند. مُسلمین از پی ایشان درآمدند و کُشتاری عظیم بکردند، تا شب در رسید، آنگاه به لشکر گاه خویش باز گشتند. احمد بن یحیی البلاذری رویه 63 تا 65

* وقتی غنائم ایران را نزد عُمر آوردند، بارها را گشود و چشمانش به آنقدر گوهر و مروارید و زر و سیم افتاد که هرگز ندیده بود، بگریه افتاد. ابو یوسف انصاری - الخراج رویه 55

* پس از شکست ایرانیان در جنگ جلواء و فرار یزدگرد به قم، مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هرسو برای اجابتِ ندای کمک و استعانتِ یزدگرد، حرکت کردند، و مردم از قومس (دامغان) تبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان، بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند. ابو حنیفه احمد بن داود دینوری - اخبار الطوال رویه 146

* در حمله به دهکده ی اُلیس (هم مرز قلمرو اسلامی) جاپان، سالار دهکده ی اُلیس، راه را بر خالد ابن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعد ها به «رود خون» معروف گردید در گرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ی ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید «چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم» و چون پارسیان مغلوب شدند، بدستور خالد «گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند می آوردند و در رود گردن می زدند». مُغیره گوید که «بر رود، آسیاب ها بود و سه روز پیایی با آب خون آلود، قوت سپاه را که هیجده هزار کس یا بیشتر بودند، آرد کردند ... کشتگان (پارسیان) در اُلیس هفتاد هزار تن بود. جریرتبری - تاریخ تبری - پوشینه ی چهارم - رویه 1491. «این همان چیزی بود که آیت الله مرتضی مطهری آنرا در حکم غذای مطبوعی می داند که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود. این غذای مطبوع، گوارای جان کسانی باد که این یاوه ها می باورند»..

* در جنگ نهاوند نیز ایرانیان مقاومت بسیار و اعراب خشونت بسیار از خود نشان دادند ... مقدسی در باره ی جنگ نهاوند و مقاومت ایرانیان می نویسد: «... دسته های ایرانی به

شکیبایی و پایداری سوگند یاد کرده بودند ... و اعراب از ایشان چندان کشتند که خدا دانده ... و از اموال و غنیمت ها چندان نصیب اعراب مسلمان گردید که در هیچ کتابی اندازه آن ذکر نشده است.. **مطهر بن طاهر مقدسی - آفرینش و تاریخ - برگردان رضا شفیعی کدکنی. پوشنه پنجم رویه 192**

* **سعد مدائن** را فتح کرد و آنچه از اموال باقی مانده بود (پس از آنکه بهره ای به هر سرباز عرب داده شد) از ظرفهای زرین و سیمین چهارصد بار نصیب او گردید و آنها را با اسیران بسیار نزد عمر فرستاد. **آفرینش و تاریخ - پوشنه پنجم رویه 188**

* **هرمزان** تسلیم حکم **عمر** شد. او را به مدینه فرستادند چون به مدینه درآمد تاج بر سر نهاد و جامه دیباج پوشید و کمر بند بست و یاره در دست کرد و گردن بند در گردن نهاد و موی سبیلش دراز بود و موی صورتش کوتاه، به آیین و طرز عجم، و همه این کارها را به **تصنع** و ساختگی انجام داد که می خواست بدیدار **عمر** برود.. **عمر** بدو گفت: آیا اسلام آوردی؟ **گفت نه!** گفت: اگر اسلام نیاوری ترا خواهم کشت. گفت مرا مکش تا آبی بیاشامم.

پس قدح چوبین بزرگی آوردند. **هرمزان** گفت: اگر از تشنگی بمیرم در این ظرف آب نخواهم آشامید. آیا شما قدح بلورین (شیشه ای) ندارید؟ علتش این بود که ایرانیان در ظرف چوبی و سفالی چیزی نمی خورند چرا که اینگونه چیزها قابل نجس شدن اند. سپس آن قدح را در دست گرفت و دستش لرزید. عمر گفت باک مدار، من ترا تا آب را نیاشامی نخواهم کشت. آنگاه **هرمزان** قدح را از دست خود رها کرد و شکست. **عمر** پنداشت که قدح از دست وی افتاده، گفت: قدحی دیگر بیاورید. **هرمزان** گفت: به آب نیازی نیست. عمر گفت اسلام بیاور اگر نه ترا خواهم کشت. **هرمزان** گفت: من دین خویش را نخواهم کرد، اما تو مرا زینهار دادی. **عمر** گفت: ای دشمن خدا من ترا زینهار ندادم. گفتند چرا زینهار دادی. **عمر** گفت بی آنکه بدانم زینهار از من گرفت.. **(این همان کسی است که عمر را کشت).** **آفرینش و تاریخ پوشنه پنجم رویه 190**

* در شوشتر، مردم وقتی از تهاجم قریب الوقوع اعراب با خبر شدند، خارهای سه پهلوی آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند. چون قشون اسلام به آن حوالی رسیدند، خارها به دست و پای ایشان بنشست، و مدتی در آنجا توقف کردند ... پس از تصرف شوشتر، لشکر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانی را که از پذیرفتن اسلام خود داری کرده بودند گردن زدند. **الفتوح رویه 223 - سید عبدالله شوشتری - تذکره شوشتر رویه 16**

* شورش دیگری در چالوس رویان روی داد و عبدالله ابن حازم مامور خلیفه ی اسلام به بهانه (دادرسی) و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز هیچ کس زنده نماند ... **« نمونه ی دیگر از آن غذای**

مطبوع و آب گورا که مطهری شایسته ی حلق مردم ایران می داند».. و دیه ی چالوس را آنچنان خراب کردند که تا سالها آباد نشد ... طبرستان را به محمدبن یحیی بن خالد سپردند. ایشان بر طبرستان مستولی شدند و املاک مردم را بزور می بردند و دختران مردم به قهر می ستدند.. تاریخ تبرستان رویه 183 مولانا اولیاء الله املی - تاریخ رویان - برگردان منوچهر ستوده- رویه 69

* در فتح استخر، مردم شهر قتل عام شدند و اعراب مسلمان کشتاری بزرگ کردند، با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خود داری کردند بلکه با حفظ آیین خود به پرداخت جزیه گردن نهادند. تاریخ تبری - پوشینه پنجم رویه 2009

* رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم را کُشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی بچنگ آوردند . الفتح رویه 215

* در حمله به سیستان، مردم مقاومت بسیار و اعراب مسلمان خشونت بسیار کردند بطوریکه ربیع ابن زیاد برای اعراب مردم و کاستن از شورمقاومت آنان « و برای نشان دادن خوشمزگی آن غذای مطبوع و آب گورا !!» دستور داد تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) و هم از آن کشتگان، تکیه گاهها ساختند، و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست، بدین ترتیب، اسلام در سیستان متمکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم به امیرالمومنین بدهند با هزار غلام بچه و دختر بچه (پسر بچه ها را اخته می کردند و برای کامجویی جنسی از آنها بهره می گرفتند تا غذا به کام ایرانیان مطبوع تر شود!). تاریخ سیستان رویه 80

* در حمله اعراب به ری (نزدیک تهران کنونی) مردم شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند، بطوریکه مغیره سردار عرب در این جنگ چشمش را از دست داد.. مردم جنگیدند و پایمردی کردند.. و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که الله از ری نصیب مسلمانان کردهمانند غنائم مدائن بود. تاریخ تبری - پوشینه پنجم رویه 1975

* در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز مردم بسختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند بگونه ای که بگفته ی تبری « جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود. و از پارسیان چندان کشته شدند که بشمار نبود .

* در حمله به شاپور نیز مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بگونه ای که عبیدآباد سردار عرب بسختی مجروح شد آنچنانکه بهنگام مرگ وصیت کرد تا بخونخواهی او ، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را

بکشند. فارسنامه ی ابن بلخی رویه 116. دانسته نیست چرا این ایرانیان در برابر غذایی به این خوشمزگی و آبی به این گوارایی پایداری می کردند

* در حمله به سرخس، اعراب مسلمان « همه ی مردم شهر را بجز یک صد نفر که امان داده بودند کشتند... ابن عامر با سپاه مسلمانان هرات را قصد نمود و با مردم آن جنگ نمود و مرزبان آن شهر بشرط پرداخت هزار هزار درهم با او صلح نمود... اهالی تخارستان لشکری فراهم کرده و آماده نبرد شدند. همچنین مردم کوزجان و طالقان و فاریاب (در خراسان) و اطراف آنها همه با عده و عدد مُستعد نبرد شدند. مقاتله و مقابله واقع شد.. ایرانیان مَنهَزَم شدند، مُسلمین هم آنها را دنبال کرده بزاری کُشتند و بهر نحوی که دلخواه آنها بود ظفر یافتند **علی بن اثیر- کامل- تاریخ بزرگ پوشینه سوم رویه های 208 تا 210**

* در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند، به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه آنروز از وقت صبح تا نماز شام می کشتند و غارت می کردند. **الفتوح رویه 282**

* مردم کرمان نیز سالها در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان، حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و **دو هزار غلام بچه و کنیز** بعنوان خراج سالانه با اعراب مهاجم صلح کردند..

* مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار در هم از اعراب مسلمان خواستند تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای را ویران نکنند. **فتوح البلدان رویه 148**

* در حمله ی اعراب به گرگان، مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند بطوریکه سردار عرب **سعید بن عاص** از وحشت نماز خوف خواند. پس از مدتها پایداری و مقاومت سرانجام مردم گرگان امان خواستند و **سعید ابن عاص** به آنان امان داد و سوگند خورد «یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت» مردم گرگان تسلیم شدند، اما **سعید ابن عاص** همه مردم را بقتل رسانید، بجز یک تن، و در توجیه پیمان شکنی خود گفت: من قسم خورده بودم که یک تن از مردم شهر را نکشم! .. تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود. **نبوی پوشینه پنجم رویه 2116 علی بن اثیر- تاریخ کامل - پوشینه سوم رویه 178**

* بهنگام ورود اسرای ایرانی به مدینه، **عُمر خلیفه ی دوم** اراده کرد تا زنان ایرانی را بفروشد و مردان ایرانی را نوکر عرب قرار دهد تا اینان عربهای ضعیف و علیل و پیر را بروی پشت گرفته بدور کعبه طواف دهند.

* مسعودی گوید: **عُمر** اجازه نمی داد هیچکس از عجمان وارد مدینه شود. مغیره بن شعبه بدو نوشت: « من غلامی دارم که نقاش و نجار و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند است اگر مناسب دانستی اجازه بده او را به مدینه بفرستم». **عُمر** اجازه داد. **مُغیره** روزی

دو درهم از او می گرفت. وی ابولؤلؤ نام داشت و مجوسی از اهل نهاوند بود، و مدتی در مدینه بیود آنگا پیش **عُمر** آمد و از سنگینی باجی که به **مُغیره** می داد شکایت کرد. **عُمر** گفت: چه کارهایی می دانی؟ گفت نقاشی و نجاری و آهنگری. **عُمر** گفت: باجی که میدهی در مقابل کارهایی که می دانی زیاد نیست. او **قُرُقَرکنان** برفت. یک روز دیگر از جایی که عمر نشسته بود می گذشت **عُمر** بدو گفت: شنیده ام گفته ای اگر بخواهم آسیابی می سازم که با باد بگردد، ابو لؤلؤ گفت آسیابی برای تو بسازم که مردم از آن گفتگو کنند. و چون برفت **عُمر** گفت: این برده مرا تهدید کرد.

و چون ابو لؤلؤ بانجام کار خود مُصمم شد خنجری همراه برداشت و در یکی از گوشه های مسجد در تاریکی بانتظار **عُمر** بنشست، **عُمر** سحرگاه می رفت و مردم را برای نماز بیدار می کرد و چون بر ابولؤلؤ گذشت، برجست و سه ضربه زد که یکی زیر شکم او خورد و همان سبب مرگش شد، و دوازده تن از اهل مسجد را ضربه زد که شش تن آنها بمردند و شش تن بماندند و خویشان را نیز با خنجر بزد و بمرد. **علی بن حسین مسعودی** - **مروج الذهب** - **برگردان ابوالقاسم پاینده** - پوشنه یکم رویه 677

* وقتی اسیران نهاوند را بمدینه آوردند، یکی از اسیران بنام ابو لؤلؤ **«فیروز ایرانی»** هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت: **«عمر جگرم را بخورد»** همین فیروز ایرانی بعد ها با کشتن **عُمر** (عامل و آمر حمله به ایران) سر انجام انتقام گرفت. جشن (**عمر سوزان**) در بسیاری از شهر ها و ولایات ایران، امروزه شاید یادآور کینه ی ایرانیان نسبت به **عُمر** و حمله ی اعراب باشد. **دکتر علی میرفطرس** - **ملاحظات در تاریخ ایران رویه 77**

* تسلط اعراب بر ایران بمنزله ی پایان مقاومت ها و مخالفت های مردم ایران در برابر تحمیل دین و دولت اسلامی نبود، بلکه در طول سالهای اشغال ایران توسط اعراب، مردم همچنان بر علیه حکومت های دست نشانده ی اسلامی **که مظهر دین تحمیلی بودند** مبارزه پرداختند مثلاً: پس از فتح استخر، مردم آنجا سر بشورش برداشتند و حاکم عرب را کشتند... اعراب مجبور شدند تا برای بار دوم **استخر** را محاصره و تصرف کنند، مقاومت و پایداری ایرانیان آنچنان بود که فاتح استخر (**عبدالله ابن عامر**) را سخت خشمگین کرد بطوریکه: **«سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر که خون براند... به استخر آمد و (آنجا را) بجنگ بستند.. و خون همگان مباح گردانید، و چندانکه کشتند خون نمی رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس خون برفت (و آسیاب بکار افتاد) ... و عده ی کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان ...**

*در زمان **عُمر** مردم آذربایجان چندین بار سر بشورش برداشتند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند ..

*مردم خراسان نیز که « قبول اسلام » کرده بودند، پس از چندی «مرتد» شدند و در زمان عثمان سر بشورش بر داشتند و خلیفه ی مسلمین، فرمان داد تا آنان را سرکوب کنند... (عبدالله ابن عامر) و (سعید ابن عاص) بسوی خراسان تاختند تا بار دوم گرگان و تبرستان و تمیشه را فتح نمایند.. در همین ایام «مردم سیستان» نیز قیام کردند و حاکم عرب آنجا را از شهر بیرون کردند. همچنین در سال 28 هجری مردم فارس بر علیه عبیدالله بن معمر حاکم دست نشاندۀ عرب شورش کردند و او را کشتند و سپاهیان مُسلمان را شکست دادند مردم دارابجرد نیز علم طغیان بر داشتند .

*گیلان و دیلمستان تا حدود 250 سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند، بطوریکه اعراب مسلمان این نواحی را (ثغر) می خواندند و ثغر در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهر های آنها را از ولایات دشمن و اهل کفر جدا می ساخت، در ضرب المثل های اعراب نیز از مردم « گیل » و « دیلم » همواره بعنوان « دشمنان اسلام » نام می برند . بقول سعید نفیسی : تازیان هرگز نتوانسته اند سرزمین گیلان و دیلمستان را متصرف شوند. بابک دوستدار = دکتر علی میرفطرس - اسلامشناسی رویه 80

* مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خود داری کردند... در زمان سلیمان ابن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم، یزید ابن مهلب با لشکری فراوان بسوی گرگان شتافت، و بقول مورخین 40 هزار تن از مردم گرگان را بقتل رسانید. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند... پس به گرگان در آمد و چهل هزار تن از مردم گرگان را گردن زد، و خون چون روان نمی شد (برای اینکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم آرد کردند و یزید ابن مهلب از آن بخورد تا سوگند خویش وفات کرده باشد.. پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (دوازده کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب جاده بیاویختند ... سالها بعد قحطبه ابن شیبیب عامل خلیفه عباسی نیز قریب سی هزار تن از مردم گرگان را کشت. دکتر علی میرفطرس - ملاحظاتی در تاریخ ایران - بقل از: تاریخ گردیزی رویه 251 - تاریخ تبرستان- پوشینه یکم رویه 164 - فتوح البلدان رویه 184 و 189 - تاریخ طبری پوشینه نهم رویه 3940 - زین الاخبار گردیزی رویه 112 - روضه الصفا پوشینه سوم رویه 311 - حبیب السیر پوشینه دوم رویه 169

* در زمان معاویه نیز خراسانیان خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند... معاویه عبیدالله بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبیدالله پس از نبردی سخت آنجا را بار دیگر تصرف کرد، عبیدالله فرمود تا درختان می کنند و دیه ها را خراب می

کردند و شهر بخارا را نیز خطر بود خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهار هزار برده. اما بزودی مردم بخارا، بار دیگر از پیمان صلح خود سرباز زدند. **سعید ابن عثمان** بسوی بخارا شتافت و در آنجا کشتاری عظیم کرد تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند، **سعید ابن عثمان** با سی هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت، گروهی از بزرگزادگان بخارا نیز بعنوان «**گروگان**» در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه - توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند بطوریکه ایشان بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد، **سعید ابن عثمان** را چه خواری ماند که با ما نکرد؟ ... چون در استخفاف خواهیم هلاک شدن، باری بفائده هلاک شویم ... پس به سرای سعید درآمدند، درها بستند و **سعید** سردار عرب را گشتند و خویشان نیز بکشتن دادند. تاریخ بخارا رویه 52 - تاریخ یعقوبی پوشینه دوم رویه 172 - فتوح البلدان بلاذری رویه 298

* در سال 90 هجری، مردم بخارا بار دیگر کافر شدند، و این بار **قتیبه بن مسلم** بسوی بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را درهم شکستند بطوریکه وارد اردوگاه **قتیبه** شدند و از آن گذشتند، اما سرانجام **قتیبه** مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت.

قتیبه در ادامه فتوحات خویش، با مردم طالقان نیز بخاطر نقض پیمان جنگید و بسیاری از مردم آنجا را بکشت و اجساد کشتگان را در دو صف چهار فرسنگی (24 کیلومتر) بر دو سوی جاده بیاویخت.

* مردم فاراب نیز بار دیگر پیمان شکستند و ردت آوردند { مرتد شدند } و علیه حاکمان عرب شوریدند، بطوریکه **قتیبه** در ادامه حملات خود به نواحی بخارا - بار دیگر بسوی فاریاب شتافت و مردم آنجا را **قتل عام کرد** و شهر را به آتش سوخت بطوریکه پس از آن شهر فاریاب را «شهر سوخته» نامیدند.

* در حمله به کش و نسف (در افغانستان امروز) **حجاج ابن یوسف ثقفی** به **قتیبه** دستور داد: کش را بکوب و نسف را ویران ساز ...

* در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب، چهار هزار اسیر گرفتند که آن را نزد **قتیبه** آوردند و او همگی را بکشت ... وقتی اسیران را بیاوردند، **قتیبه** بگفت تا تخت وی بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. **مهلب** می گوید: در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی برید و زخم می زد، پس شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند جدا کرد و بعضی کسان از خاندان **قتیبه** بر من حسد

آوردند و به کسی که با شمشیرمی زد اشاره شد که آنرا کج کُن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت. تاریخ تبری پوشینه نهم رویه های 3825 - 3845 - 3854

* در مدت کوتاه خلافت علی نیز شورشهای متعددی در ایران روی داد. در این زمان مردم استخر بار دیگر قیام کردند، **علی بن ابیطالب**، **زیاد ابن ابیه** را به سرکوبی آنان فرستاد. **گردیزی رویه 251**

* مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان **علی بن ابیطالب** را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خود داری کردند و بقول تبری «**علی**» **زیاد ابن ابیه** را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند.. **تبری - پوشینه ششم رویه 150**

* مردم ری نیز در زمان **علی** بار دیگر طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خود داری کردند بطوریکه «در خراج آن دیار کسری پدید آمد».

«**علی بن ابیطالب**» **ابوموسی** را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد. بقول بلاذری پیش از آن نیز ابو موسی بدستور **علی** بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین باز آورده بود. **فتوح البلدان رویه 150**

* بقول **ابن فقیه** «در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری از پذیرش دین اسلام سرباز زنند. **مختصرالبلدان رویه 111**

* پایداری مردم ری در برابر تازیان باندازه ای بر سران عرب گران آمد که امام حسین، پیشوای سوم شیعیان، در نامه ای به فرماندار ری نوشت: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی ها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر، و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است، ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را بفروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت. **حاج شیخ عباس قمی - سفینه البحار و مدینه الحکام و آثار رویه 164**

* **عبید الله بن زیاد فرماندار علی - مفرغ** فیلسوف و سراینده ی نامدار ایرانی را پس از خوراندن داروی شکم روی، با شماری سگ و خوک و گربه، در قفسی کرد و در شهر بگردش در آورد، در حالیکه آب از شکمش روان بود و آن جانوران برای فروبردنش به سر و کول هم و بر سر و کول **مفرغ** می پریدند، مردم را به تماشا واداشته بود.

* **خُدّاش** دانشمند ایرانی را زبانش را از ریشه کردند، چشمانش را با میله های داغ کور کردند، دستها و پاهایش را بریدند و سرانجام (برای نشان دادن مزه آن غذای مطبوع) گردنش را زدند»

* **عمادالدین نسیمی**، سراینده نامدار ایرانی را زنده زنده پوست کردند و سپس دستها و پاهایش را بریدند و پاهای بریده اش را بعنوان سوغات برای برادرش نصیرالدین فرستادند و پیکر تکه تکه پاره شده او را هفت شبانه روز در شهر حلب بتماشا گذاشتند..

تبری می نویسد: دهها تن دانشمند ایرانی را دست و پاهایشان را بریدند و پیکرهای آنان را به آتش کشیدند و سرهای بریده شان را بر دیوارها بنمایش گذاشتند.

در (مکتوبات میرزا فتحعلی آخوند زاده) از برگهای 73 تا 75 می خوانیم که این پیام آوران **معنویت اسلام** پسر بچه های ایرانی را آلت مردی شان را می بریدند و آنان را به حاجیان مکه می فروختند، این کار که تا زمان میرزا فتحعلی آخوند زاده ادامه داشته و هنوز هم بگونه دیگری در ایران اسلامی ادامه دارد. تداوم همان غذای خوشمزه و آب گوارایی است که ابن اثیر در رویه 50 از پوشینه سوم تاریخ کامل اسلام و ایران به آن اشاره می کند که: «... بر مبلغ مالیات سالیانه در سیستان دو هزار غلام نابالغ و دختر نیز افزودند ..».

و آخرین سخن در این زمینه را از **جرجی زیدان** نویسنده نامدار عرب بازگو می کنم که در **تاریخ تمدن اسلام می** نویسد: «تازیان بخاطر غارت و زن و اسیر و برده به اسلام روی آورده بودند.» .

آنجا که تازی زادگانی مانند مطهری و شریعتی و سروش و کدیور، یورش تازیان را به ایرانزمین **غذای مطبوع و آب گوارا** برای ملت ایران می دانند غمی نیست، ولی آنجا که فرزندان میهن اهورایی خموش می نشینند، غمی هست و غم بزرگی هم هست.

از بخش دوازدهم این پژوهش به بررسی انگیزه های شکست ایرانیان از تازیان خواهیم پرداخت، با این امید که سودی برای فرزندان میهن داشته باشد.

پاینده ایران- هومر آبرامیان

